



# آیه **﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾** و پیوند آن با دو مقوله «خودسازی» و «دیگرسازی» (با تکیه بر دیدگاه علامه طباطبایی)\*

- مرتضی ابروانی نجفی<sup>۱</sup>
- حسن نقی‌زاده<sup>۲</sup>
- عباس اسماعیلی‌زاده<sup>۳</sup>
- بی‌بی حکیمه حسینی<sup>۴</sup>

## چکیده

آیه شریفه **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾** در سوره مائده، از جمله آیات مشکل تفسیری است که در باب ارتباط آن با فریضه امر به معروف و نهی از منکر دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. برخی، از نسخ حکم امر به معروف سخن گفته و شماری، تقیید و تخصیص آن حکم را از آیه فهمیده‌اند. در این میان نگارنده با نقد دیدگاه‌ها و ترجیح دیدگاه علامه طباطبایی رحمته‌الله، امر به معروف

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۴/۲۳.

۱. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد (iravany@um.ac.ir).

۲. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد (naghizadeh@um.ac.ir).

۳. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد (abbasesmaeely@gmail.com).

۴. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) (hosseini.dolatabad@gmail.com).

را از شتون و مصادیق اشتغال به نفس دانسته است. علامه با عنایت به مبنای حکمت متعالیه و حرکت جوهری، معتقد است: نفس، همان مسیر سلوک انسان و نه رهرو این مسیر است. مقصد و انتهای این مسیر تکوینی خدای متعال بوده و پیمودن آن برای همگان - اعم از مؤمن و کافر - اضطراری است. این رویکرد نسبت به آیه، ثمرات مهمی در عرصه خودسازی و تربیت نفس به همراه دارد که مورد واکاوی و بررسی قرار گرفته است.

**واژگان کلیدی:** خودسازی، معرفت انفسی، امر به معروف و نهی از منکر، عَلَیْكُمْ أَنْفُسُكُمْ، تربیت نفس.

### مقدمه

از مهم‌ترین نکته‌هایی که اکثر مفسران در برخورد با آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَیْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصْرُكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»<sup>۱</sup> به طرح و تبیین آن پرداخته‌اند، نحوه جمع میان آن و آیات امر به معروف و نهی از منکر است، به گونه‌ای که وجود تعارضی (لا اقل بدوی) میان این دو آموزه را مفروض گرفته‌اند؛ لیکن علامه طباطبایی رحمته الله با بینش و توانمندی منحصر به فرد خویش، به سرعت و سهولت از این مقال گذر کرده و به غواصی در ژرفنای بی‌کرانه آیات همت گماشته است.

این نوشتار در پی پاسخ به پرسش‌های ذیل با توجه به تفاسیر - به ویژه المیزان - است: - تعامل و ارتباط میان آیه «عَلَیْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» با ادله امر به معروف و نهی از منکر چگونه است؟

- آیه مورد بحث چه تصویری از رابطه با نفس ارائه می‌دهد؟

- این رویکرد به چه مدل‌هایی در عرصه تربیت و سلوک انسانی، هدایت می‌کند؟ بی‌تردید بحث از حقیقت نفس، چگونگی ارتباط آن با بدن و مسائل مربوط به آن در اندیشه علامه نیز مباحثی سودمند و مرتبط با محتوای این نوشتار است که مجال را - به جهت تمرکز و تدقیق در مسئله مورد بحث - رخصت و فرصت اهتمام بدان‌ها نیست. لیکن به همین بسنده می‌کنیم که در نگاه علامه، نفس انسان عبارت از چیزی است که انسان به واسطه آن انسان شده است و آن مجموع روح و جسم وی در این زندگی و روح تنها، در زندگی برزخی است. بدن تنها یک ابزار است که نفس به وسیله آن کارهای مادی خود را انجام می‌دهد و نفس است که انسانیت انسان را تحقق می‌بخشد

و همان است که درک می‌کند و اراده می‌کند و به واسطهٔ بدن و قوا و اعضای مادی بدن، اعمال انسانی را انجام می‌دهد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸۸/۱۰).

۱. حوزهٔ «دیگرسازی» و ارتباط آیه با «امر به معروف و نهی از منکر»  
تشویق و تحریض آیهٔ شریفه به پرداختن و اشتغال به «خود»، حتی در صورتی که «دیگران» گمراه شوند، بسیاری از مفسران را در اندیشهٔ حل تعارض آن با ادلهٔ امر به معروف و نهی از منکر فرو برده و به طرح راه حل‌های متفاوتی انجامیده است. دسته‌ای اگرچه تلویحاً، نسخ وجوب امر به معروف و نهی از منکر را پذیرفته و گروهی آیه را با توجه به شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر از جمله احتمال تأثیر و انتفای بیم و تقیه، مخصص شمرده‌اند. علامه طباطبایی رحمته‌الله از ابتدا به وجود چنین تعارضی گردن نهاده و عمل به فریضةٔ امر به معروف و نهی از منکر را همسو، بلکه مصداقی از پرداختن و توجه به نفس می‌داند.

### ۱-۱. نسخ حکم «امر به معروف و نهی از منکر» توسط آیه

پندار وجود تعارض میان آیهٔ مورد بحث و آموزهٔ امر به معروف و نهی از منکر، برخی سطحی‌نگران یا غرض‌ورزان را به نفی و انکار این فریضة واداشته و یا لاقلاً بهانه‌ای برای طرح چنین ایده‌هایی فراهم آورده است.

نگارنده علی‌رغم کاوش و تتبع در تفاسیر موجود، به صاحبانی از این دیدگاه که تصریح به نسخ یا ابطال فریضة نموده باشند، دست نیافت؛ لیکن در اصل وجود چنین رأیی در ارتباط با آیه تردیدی نیست چرا که:

- اولاً مفسران بسیاری در مقام پاسخ و ردّ این ادعا برآمده و به تفصیل یا اجمال از آن سخن رانده‌اند (برای نمونه ر.ک: طبری کیه‌راسی، ۱۴۰۵: ۳۰۲/۲؛ آل‌غازی، ۱۳۸۲: ۳۸۵/۶؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۵۷)؛ برای نمونه آیه‌الله مکارم شیرازی در بحثی با عنوان «ردّ یک ایراد» نوشته است که دربارهٔ این آیه سر و صدای زیادی به راه انداخته‌اند و برخی چنین پنداشته‌اند که میان این آیه و دستور «امر به معروف» و «نهی از منکر» که از دستورات قاطع و مسلّم اسلامی است نوعی تضاد وجود دارد (۱۳۷۴: ۱۱۰/۵).

- ثانیاً می‌توان گفت که برخی تفاسیر عرفانی که اهتمام به امور دیگران و تلاش در جهت اصلاح غیر را مانع و معارض اصلاح و تکامل انسان معرفی کرده‌اند، منسوب به این دیدگاه می‌باشند. در لطایف الاشارات آمده است:

هر که به دیگران اهتمام ورزد، از کار خود درماند و هر که به [اصلاح] خویشتن همت گمارد به دیگران نرسد (قشیری، بی‌تا: ۱/۴۵۲).

گنابادی نیز هر گونه توجه و اشتغال به اصلاح دیگران را منوط به تکامل و اصلاح خود فرد دانسته و رعایت نکردن این اصل را به ترتیب، سفاهت، فساد و سبب استحکام فساد می‌شمارد. به عقیده او در این زمان است که ظلمات نفس مستحکم و متراکم می‌شود (گنابادی، ۱۴۰۸: ۱۱۶/۲). تفسیر بحرالمعانی فی تفسیر القرآن المجید در بیانی مشابه، اهتمام به اصلاح دیگران را منوط به تکامل سلوکی و فراغت از تطهیر نفس خود نموده است؛ آن هم در صورتی که از جانب خداوند امری خاص و اذنی وحی گونه بر این مهم دریافت نماید (ابن عجبیه، ۱۴۱۹: ۸۵/۲).

با این همه به نظر می‌رسد با عنایت به جایگاه و استواری ادله امر به معروف و نهی از منکر در اسلام، اهل تحقیق از مفسران و صاحب نظران هرگز گمانه نسخ را قبول نداشته‌اند؛ لیکن چنان که از بیان تفاسیر و برخی کتب مرتبط برمی‌آید، جریان‌های التقاطی و فرصت طلب در هر عصر با بهانه قرار دادن ظاهر آیه<sup>۱</sup> سعی در ایجاد تردید و سست نمودن عامه مردم از پایداری بر تکالیف اجتماعی خویش می‌نمودند. می‌توان گفت که ظاهرگرایی و برداشت‌های انحرافی از حقیقت مهدویت و انتظار آن حضرت که با تشکیل حکومت اسلامی و هر گونه قیام و آشوب علیه حاکمان ستمگر مخالف بود، نمونه‌هایی از این جریان‌هاست.

۲-۱. تخصیص و تقیید حکم «امر به معروف و نهی از منکر» توسط آیه گروهی دیگر با عنایت به مفروض و قطعی بودن حکم امر به معروف و نهی از منکر و در عین حال معارض دیدن ظاهر آیه مورد بحث با مفاد آن، همت خویش را در زدودن

۱. «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» (آل عمران / ۷): آن‌ها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال مشابهات‌اند تا فتنه کنند [و مردم را گمراه سازند] و تفسیر [نادرستی] برای آن می‌شمرند.

این تعارض و جمع دلالتی میان آن دو گمارده‌اند. عمده این تلاش‌ها به پیدایی سه دیدگاه انجامید که عبارت‌اند از:

الف) تقیید حکم امر به معروف و نهی از منکر به شرایط و قیودی چون قدرت و احتمال تأثیر، به گونه‌ای که در صورت جمع نبودن شرایط و اسباب اثرگذاری، آیه شریفه مؤمنان را از هر گونه تکلیف و مسئولیت مبرا دانسته است.

تفسیر نمونه در بیان این وجه چنین می‌گوید:

این آیه اشاره به موقعی می‌کند که امر به معروف و نهی از منکر کارگر نمی‌شود و یا شرایط تأثیر آن جمع نیست (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۱۰/۵. برای منابع بیشتر در این باره ر.ک: طیب، ۱۳۷۸: ۴۸۶/۴؛ درویش، ۱۴۱۵: ۳۳/۳).

در این باره سؤالی مطرح می‌شود که در این صورت آیه مورد بحث چه نکته‌ای بر معارف و آیات پیش از خود افزوده است؟ آیا تنها برای یادآوری و تکرار مشروط بودن فریضه به شروطی چون قدرت، احتمال تأثیر و... آمده است؟ آیا این قیود و شروط از روایات و ادله و حجاب امر به معروف و نهی از منکر به طور صریح‌تر و روشن‌تر قابل استفاده نبود؟ اگر جواب مثبت باشد، آیا اختصاص دادن آیه به این معنا مستلزم محدود نمودن یا بی‌اثر نمودن محتوای آن نیست؟ به ویژه با عنایت به لحن و طرز بیان آیه که اغراء با ندای «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و نیز تبیین و تعلیل جمله به عبارت «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» همه و همه به وجود نکات تازه و معارف جدید اشعار دارد.

ب) تخصیص حکم آیه به زمانی فتنه‌خیز که سخن حق از کسی پذیرفته نمی‌شود.

در روایتی از حضرت رسول ﷺ نقل شده است:

امر به معروف و نهی از منکر نمایید. هر گاه دیدید دنیا برگزیده شده و هوای نفس پیروی می‌شود، هر کس به رأی خویش خشنود است، بر شما باد به [اصلاح] خودتان. بدانید که زمانی شما را فرا رسد که اجر نیکوکار در آن همانند اجر پنباه تن از شماست (همان).

از ابن مسعود نیز روایت شده است:

اکنون زمان این آیه نیست. مادامی که از شما پذیرفته می‌شود، سخن حق را بگویید. هر گاه مورد انکار قرار گرفتید بر شما باد به خودتان.

و به ابن عمر نسبت داده‌اند که می‌گفت:

اگر در زمانی فتنه‌خیز سخن حق پذیرفته نشد، امر به معروف و نهی از منکر نکنید  
(اندلسی، ۱۴۲۰: ۳۸۷/۴).

چنان که از فضای روایات به ویژه روایت اول برمی‌آید، به منظور رفع تنافی ظاهری میان آیه و حکم امر به معروف و نهی از منکر، آخرالزمان به عنوان مصداق آیه معرفی شده است تا به نحوی هرچند موقت و گذرا، از حیات و کارآمدی حکم صیانت شود. گرچه نمی‌توان از این حقیقت گذشت که چنین وجهی خواه ناخواه زمانی را که اسلام به عقیده‌ای فردگرا و منزوی بدل شده و تکالیف اجتماعی و نظارت عمومی در آن جایی ندارد، پذیرفته است. باید اندیشید که در چنان فضایی که دنیاپرستی رواج یافته، منیت، خودخواهی و استبداد رأی، جامعه اسلامی را انباشته ساخت، آیا اسلام به انزوا و سکوت معدود پویندگان راه حق دعوت می‌نماید و با فرمان «به خود پردازید مباد که گمراهان شما را گزند رسانند!» آنان را از هر گونه دغدغه خیرخواهانه بر حذر داشته یا رها می‌سازد؟ یا برعکس، در چنین ایامی است که عنصر تقیه و مصلحت حفظ جان و مال انسان‌ها کنار رفته، حفظ حیات و بنیان اسلام بر هر مصلحت دیگر ارجحیت می‌یابد؛ همان که حسین بن علی علیه السلام و نهضت‌های حسینی این اصل را احیا نموده و صفحات زرین امر به معروف و نهی از منکر را در اسلام رقم زده است.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد عمل به این دو اصل زیربنایی از مقوم‌های تردیدناپذیر اسلام است؛<sup>۲</sup> لیکن با در نظر گرفتن زمان و شرایط جامعه، گونه‌ها و مظاهر متفاوت می‌شوند. زمانی شمشیر و زمانی دیگر قلم، گاه گفتار و گاهی کردار، گاه ادعیه و مناجات هدفمند، تربیت نخبگان و سرآمدهای علم و اندیشه، کناره‌گیری یا ورود به عرصه سیاست و زمامداری، هر یک می‌تواند مصداق اتم امر به معروف و نهی از منکر در زمان خود باشد. با این

۱. مشابه این ایراد را در کلام فخر رازی می‌بینیم که می‌نویسد: «وهذا القول عندی ضعيف، لأنّ قوله ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ خطاب عام وهو أيضًا خطاب مع الحاضرين فكيف يخرج الحاضر ويخص الغائب» (رازی، ۱۴۲۰: ۴۴۹/۱۲).

۲. با عنایت به آیاتی چون: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ (یوسف / ۱۰۸) و ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (آل عمران / ۱۱۰).

نگاه و تعریف نسبت به فریضه، آیا فرض توقف و عمل نکردن به آن با مبانی و اصول اسلام سازگار است؟

نگارنده تصور می‌کند اگر این روایات را در کنار روایات متعددی که از صحابه و تابعین در تبیین آیه و ترغیب مردم به اجرای تکلیف امر به معروف و نهی از منکر نقل شده (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۴۱/۲) بگذاریم، علاوه بر پیشینه بلند بحث در این مقال، کوشش و اهتمام وافر صاحب نظران را نیز در گشودن این راز و پاسخ به این شبهه درمی‌یابیم، بدان‌سان که خود می‌تواند از دواعی جعل حدیث یا پراکندن سخنان بی‌مایه در این باب باشد. این گمانه، ضرورت دقت و نکته‌سنجی بیشتر را در اعتماد به منقولات این مقال دوچندان می‌سازد، خاصه که دو روایت دوم و سوم موقوف بوده و تنها روایت نبوی مذکور<sup>۱</sup> نیز مرسل می‌باشد.

ج) تخصیص حکم نسبت به شرایط تقیه

تفسیر نهج البیان روایتی را از حضرت صادق ع نقل می‌کند که فرمود: «این آیه در موضوع تقیه نازل شده است» (شیبانی، ۱۴۱۳: ۲۴۹/۲).

علامه طباطبایی پس از نقل این روایت، آن را قابل تطبیق با ظاهر آیه نمی‌داند (۱۴۱۷: ۱۷۷/۶)؛ چرا که از نگاه ایشان سیاق آیه از پرداختن بیش از حد متعارف، به اصلاح مردم و هلاک نمودن خود در این مسیر نهی می‌کند، نه آنکه رخصتی در ترک امر به معروف و نهی از منکر محسوب گردد؛ اما شیخ طوسی این احتمال را وارد دانسته می‌نویسد:

آیه بر سقوط نهی از منکر دلالت ندارد. لیکن تنها می‌توان در شرایط تقیه به پیروی از اوامر خدا اکتفا نمود (بی‌تا: ۴۱/۴).

نجفی نیز در تأیید این احتمال نوشته است:

و چه بسا می‌توان گفت که از این آیه شریفه بوی تقیه استشمام می‌شود (۱۳۹۸: ۲۷۹/۴).

۱. سند آن چنین است: «وأخرج الترمذی وصححه وابن ماجه وابن جریر والبیهقی فی معجمه وابن المنذر وابن ابی حاتم والطبرانی وأبو الشیخ وابن مردویه والحاکم وصححه والبیهقی فی الشعب عن ابی أمیة الشعبانی، قال أتیت أبا ثعلبة الخشنی فقلت له: کیف تصنع فی هذه الآیة؟ قال أیة آیه؟ قلت قوله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَضُرُّوهُمْ مِنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ قال أما والله لقد سألت عنها خبيراً. سألت عنها رسول الله صلى الله عليه وسلم قال (...)).

به زعم نگارنده، علاوه بر سخن علامه در تضعیف این احتمال، می توان بیان پیشین را نیز افزود که تقیه در بسیاری موارد تنها شکل و صورت انجام فریضه را تغییر می دهد نه آنکه به کلی ترک آن را مجاز سازد. به علاوه اختصاص مضمون آیه و خطاب عام آن، تنها به موارد خاصی چون تقیه، بعید می نماید.

### ۱-۳. حکم «امر به معروف و نهی از منکر» یکی از شئون اشتغال به نفس

علامه طباطبایی با تبیین مراد و مقصد اصلی آیه، اصل وجود تنافی را رد کرده می نویسد: این آیه با آیات دعوت به دین و آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر هیچ گونه منافاتی ندارد؛ زیرا این آیه مؤمنان را نهی می کند از اینکه به کار هدایت گمراهان پردازند و از هدایت خویش بازمانند و در راه نجات مردم خود را به هلاکت بیندازند. به علاوه، دعوت به خدا و امر به معروف و نهی از منکر خود یکی از شئون به خود پرداختن و راه خدا پیمودن و وظیفه الهی را انجام دادن است، با این حال چه جای این است که کسی احتمال دهد آیه مورد بحث با آیات دعوت به دین و امر به معروف و نهی از منکر منافات دارد یا ناسخ آن هاست؟ با اینکه خدای سبحان امر به معروف و نهی از منکر را یکی از مشخصات روحی اسلام بلکه یکی از پایه های نامیده که دین خود را بر آن اساس بنا نهاده و استوار ساخته و فرموده: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ» (یوسف/ ۱۰۸) و نیز فرموده است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران/ ۱۱۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶۵/۵).

ایشان در عبارات پیش گفته به دو نکته جدی توجه داده است: یکی اینکه اصلاً آیه مورد بحث ناظر به دعوت به دین نیست تا تعارضی با امر به معروف و نهی از منکر داشته باشد؛ دیگر آنکه بر فرض وجود ارتباط میان آیه و دعوت به دین، تعارضی میان خودسازی و امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه فرمان امر به معروف و نهی از منکر نیز در راستای خودسازی انسان است.

این بیان علامه که در واقع علاوه بر اثبات همگرایی و عدم تنافی میان آیه و ادله امر به معروف، گویای نوعی تأیید و تأکید در آیه برای حکم مورد بحث می باشد، در کلام سایر مفسران نیز دارای پیشینه است. از ابن جبیر نقل شده که می گفت: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» یعنی به تکالیف شرعی خود عمل کنید؛ اعم از جهاد و امر به معروف و نهی از



منکر و ﴿لَا يُضْرَكُ مَنْ ضَلَّ﴾ [من أهل الكتاب] إِذَا هْتَدَيْتُمْ﴾ (اندلسی، ۱۴۲۰: ۳۸۷/۴). نظیر این تبیین از ابن عباس، حدیفه و سعید بن مسیب نیز نقل شده است (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۴۱/۲). ابن عاشور نیز با تبیین گستره شمول اهداء که به منزله شرط است، آن را شامل تمام اوامر الهی و تکالیف شرعی از جمله امر به معروف و نهی از منکر دانسته می نویسد: توهم جواز ترک امر به معروف و نهی از منکر توسط این آیه، باطل است چرا که از سویی، این دو واجب دینی در شریعت ادله محکمی دارند و از سوی دیگر، جمله ﴿إِذَا هْتَدَيْتُمْ﴾ به منزله شرط انتفای ضرر بوده و شامل انجام تمام واجبات از جمله امر به معروف و نهی از منکر می شود (بی تا: ۲۴۱/۵).

#### ۴-۱. تأیید و تأکید آیه نسبت به حکم «امر به معروف و نهی از منکر»

یکی از وجوه معنایی که مفسران در رابطه با آیه مطرح نموده اند و علامه نیز پس از بیان وجه مذکور، آن را محتمل دانسته، حمل آیه بر خطاب اجتماعی است. به این ترتیب معنای آیه ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ اصلاح وضع اجتماعی جامعه اسلامی است چنان که نوشته اند:

شاید توهم شود که این آیه را با آیه امر به معروف و نهی از منکر مخالفتی باشد و چنین تصور شود که فرموده اند تو به فکر خویشتن باش تو را با عمل دیگران چه کار؟ ولی چنین نیست بلکه این آیه را تأکیدی ضمنی برای امر به معروف و نهی از منکر است؛ زیرا خداوند متعال در آیه همه مؤمنان را مخاطب ساخته است («و مؤمنان باشند نفس واحده») و ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ یعنی «أهل دینکم» چنان که در جای دیگر فرماید: ﴿لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ و در روایت عطا از ابن عباس مروی است که مراد از آیه این است که بعضی بعض دیگر را موعظه کنند و پاره ای پاره دیگر را از اعمال زشت نهی نمایند و باز دارند و برخی برخی دیگر را آنچه موجب نزدیکی به خدا و دوری از شیطان است بیاموزند و چون مؤمنان چنین باشند و مادام که آن ها امتی متحد و متمسک به دین خدا و داعی به خیر و ناهی از منکر باشند گمراهی مشرکین و ایزدای منافقان و رفتار سایر ادیان به آن ها زیانی نخواهد داشت (میرزا خسروانی، ۱۳۹۰: ۱۷/۳؛ نیز ر.ک: نووی جاوی، ۱۴۱۷: ۲۹۹/۱؛ رازی، ۱۴۲۰: ۴۴۹/۱۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۴۴/۴).

آیه «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» و پیوند آن با دوری از پلوهشها

المیزان نیز چنین مفهومی را بر آیه قابل حمل شمرده می نویسد:

آیه تاب آن دارد که بر خطاب اجتماعی نیز حمل شود. به این صورت که مخاطب

خطابِ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ جامعه مؤمنان باشد و منظور از ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ اصلاح جامعه اسلامی توسط مؤمنان باشد، با حفظ معارف الهی و اعمال صالح و شعائر اسلامی (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۷۲/۶).

بنابراین در باب ارتباط آیه با ادله و جواب امر به معروف و نهی از منکر چالش و تضارب آرای فراوان به چشم می‌خورد؛ چنان که از نسخ و تعارض تام تا تأکید و همگرایی کامل بیان شده است. حال آنکه اندیشه جامع‌نگر و ژرف علامه به جای آنکه چون بسیاری از مفسران به ذکر چندین احتمال و گذر از آنان بسنده نماید یا به سادگی با طرح احتمال تخصیص و تقیید، شبهات وارد شده را زدوده و کوله‌بار وزین آیه را از افاده معنایی جدید تهی نماید، با عنایت به مقام سخن و غرض آیه، اصل وجود تعارض را مردود شمرده و مراد آیه شریفه را چنان گسترده تعریف کرده است که امر به معروف و نهی از منکر نیز می‌تواند یکی از مصادیق آن باشد.

## ۲. حوزه «تفسیر» و نکات قابل استفاده از عبارت «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»

برای گذر از مدلول و محتوای آیه در حوزه «دیگرسازی» و ورود به عرصه «خودسازی» و تربیت، ضروری است نخست مفاهیم و نکات تفسیری آیه که می‌تواند بار تربیتی شایان توجهی داشته باشد، بررسی شود. علامه در تبیین مفهوم و مراد کلی آیه می‌نویسد:

این آیه به مؤمنان دستور می‌دهد که به خود پردازند و از دیگران که اهل ضلالت‌اند صرف‌نظر کنند و در زمره آنان و جزو آنان قرار نگیرند و از گمراهی‌شان نهراسند و بدانند که حساب گمراهان با پروردگار آنان است نه با مؤمنان، مؤمنان مسئول کار آنها نیستند تا بنشینند و سر به گریبان فرو برده و درباره گمراهی آنان فکر کنند (همان: ۱۶۷/۶).

این مقصود کلی در بیان تفسیر نمونه نیز چنین آمده است:

در آیه قبل سخن از تقلید کورکورانه مردم عصر جاهلیت از نیاکان گمراه به میان آمد و قرآن به آنها صریحاً اخطار کرد که چنین تقلیدی، با عقل و منطق سازگار نیست. به دنبال این موضوع طبعاً این سؤال در ذهن آنها می‌آمد که اگر ما حسابمان را از نیاکانمان در این گونه مسائل جدا کنیم، پس سرنوشت آنها چه خواهد شد؟ به علاوه اگر ما دست از چنان تقلیدهایی برداریم سرنوشت بسیاری مردم که تحت تأثیر آن هستند، چه می‌شود؟ آیه

فوق در پاسخ این گونه سؤالات می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما مسئول خویشتانید. اگر شما هدایت یافتید گمراهی دیگران [اعم از نیاکان و یا دوستان و بستگان هم‌عصر شما] لطمه‌ای به شما نخواهد زد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۰۸/۵).

لیکن علامه پس از آن به ژرف کاوی و اندیشه‌ورزی در محتوای آیه پرداخته و با دقت نظر در ادبیات و بیان آیه و عنایت به آیات مشابه، تحلیلی از آن ارائه نموده که افزون بر ساماندهی یک نظام معرفتی، ثمرات و دستاوردهای برجسته‌ای نیز برای تربیت انسان به همراه دارد. یکی از پژوهشگران ضمن تبیین معرفت نفس از دیدگاه علامه، نوشته است:

طبق نظر علامه طباطبائی، شاهره عرفان همانا خودشناسی و خودسازی است و بستر اصلی آفاق اندیشه‌های علامه در حوزه عرفان، آیه کریمه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» می‌باشد و آن را کلید سلوک و شهود معرفتی می‌نماید (رودگر، ۱۳۸۲: ش ۲/۱۸).

در ذیل به مواردی از این نکات تفسیری اشاره می‌شود.

## ۱-۲. نفس، همان مسیر سلوک انسان

علامه با توجه به اینکه جمله «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» مؤمنان را امر به پرداختن به نفس خود نموده، چنین برداشت می‌کند که راهی که به سلوک آن امر فرموده همان نفس مؤمن است، زیرا وقتی گفته می‌شود: «زنهار راه را گم مکن»، معنایش نگهداری خود راه است نه جدا نشدن از پوینده راه، پس در اینجا هم که می‌فرماید: «زنهار که نفسهایتان را از دست ندهید»، معلوم می‌شود نفس همان راه است نه رهرو. به عبارت دیگر اگر خدای تعالی مؤمنان را در مقام تحریک به حفظ راه هدایت، به ملازمت نفس خود امر می‌کند، معلوم می‌شود نفس مؤمن همان طریقی است که باید آن را سلوک نماید.<sup>۱</sup>

۱. البته قابل ذکر است که علامه نخست با جمله «فَالْآيَةُ تَقَدَّرُ لِلْإِنْسَانِ طَرِيقًا يَسْلُكُهُ وَمَقْصَدًا يَقْصِدُهُ» (۱۴۱۷: ۱۶۲/۶) اصل وجود مسیر و مقصد را طرح و اثبات نموده و سپس مقدمات و تمهیداتی فراهم می‌آورد که ایده متمایز و برداشت ویژه خویش را در ارتباط با آیه بیان کند یعنی: «فأمره تعالى المؤمنين بلزوم أنفسهم في مقام الحث على التحفظ على طريق هدايتهم يفيد أن الطريق الذي يجب عليهم سلوكه ولزومه هو أنفسهم، فنفس المؤمن هو طريقه الذي يسلكه إلى ربه ...» (همان: ۱۶۵/۶). بنابراین، مقال را جای این ایراد نیست که دو سخن یادشده علامه، ناساز و متعارض است؛ چه اینکه ارتباط آن دو از باب مجمل و مبین است. ابتدا طریقی را به صیغه تکثیر برای انسان تعریف نموده و پس از آن، طریقی را همان نفس مؤمن دانسته و اجمال گذشته را زدوده است؛ اصولاً استفاده و تبیین چنین نکته ظریفی از آیه جز با چنان ترتیب و تمهیدی شایسته و میسور نمی‌نمود.

علامه طباطبایی برای توجیه برداشت یادشده و نزدیک نمودن آن به ذهن، بدهت و مقبولیت مراحل تطور انسانی در فرازهای پایایی زندگی را به یاری گرفته می نویسد:

زیرا جز خود انسان چیز دیگری نیست که طریق انسان باشد. خود اوست که دارای تطوراتی گوناگون و درجات و مراحل است مختلف؛ روزی جنین، روزی کودک، زمانی جوان و زمانی پیر می شود و پس از آن در عالم برزخ ادامه حیات می دهد و روزی در قیامت و پس از آن در بهشت و یا در دوزخ به سر می برد (۱۴۱۷: ۱۶۶/۶).

این دیدگاه که با تصور رایج در مورد مسیر و طریق سیر و سلوک تفاوت عمده دارد، در آرای آیه الله جوادی آملی نیز به طور مشابه دیده می شود:

انسان موظف به سیر در مراتب جان خود است: «علیکم» در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسُكُمْ» اسم فعل و به معنای «الزموا» است. مضمون آیه این است که ای مؤمنان! بر شما باد به خودتان؛ یعنی حقیقت روح منفوخ و صراط مستقیم را گرفته و گردنه‌ها و کتل‌های آن را یکی پس از دیگری طی کنید. از خود جدا نشده و به فکر غیر نباشید که اگر راهی هست همان است که از منازل جان می گذرد (تفسیر تسنیم: ۲۷۷/۱).

می دانیم هنگامی که از سیر و سلوک و عرفان سخن به میان می آید، غالباً این گونه می نماید که نفس و روح انسانی باید از خود برون آمده، به مسیر و منتهایی نظر افکند که شاید با عنوان «مراتب قرب حضرت حق» شناخته می شود. چه بسا گمان بر این است هر که به نفس بی اعتنا تر و از آن دورتر شود، در سلوک این مسیر کامیاب تر بوده و به آستان قرب نزدیک تر شده است. در این نگاه رایج، نفسی وجود دارد، مسیری و مقصدی که تمرکز بیش از همه باید بر مسیر و استاد مسیر باشد. حال آنکه تبیین علامه نفس را همان مسیر یافته و غایت را در انتهای معرفت نفس یا این سیر نفسانی (نه جایی بیرون و بیگانه از نفس) معرفی می نماید. شاید بتوان در میان آیات قرآن نیز برای چنین رویکردی گواهی جست، آنجا که فرموده «وَحُنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق/ ۱۶) و یا «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (حدید/ ۴) و با این بیانات نوعی وحدت میان نفس و خالق آن ترسیم

۱. لیس هناك إلا هذا الإنسان الذي يتطور طوراً بعد طور ويركب طبقاً عن طبق من جنين وصبي وشاب وكهل وشيخ ثم الذي يديم الحياة في البرزخ ثم يوم القيامة ثم ما بعده من جنة أو نار. فهذه هي المسافة التي يقطعها الإنسان من موقفه في أول تكونه إلى أن ينتهي إلى ربه، قال تعالى: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ النَّجْمُ» (نجم / ۴۲).

می‌نماید. طبق آیه‌ای دیگر نیز فراموشی و غفلت از نفس به عنوان جزا و اثری است که بر فراموشی خداوند مترتب می‌شود: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (حشر/۱۹).

## ۲-۲. سلوک نفسانی، مسیری اضطراری و تکوینی برای مؤمن و کافر

خدای سبحان که شئون گوناگون انسان را تشریح می‌کند، گاه به طور اجمال، اصل مسافر بودن انسان را یادآور شده و گاه منزلگاه‌های سفر وی را نیز بیان می‌کند و گاهی نیز به چگونگی این سیر اشاره می‌نماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ بِهِ» (انشقاق/۶)؛ همه انسان‌ها چه مؤمن و چه کافر مسافرنند و به لقای حق می‌رسند، لیکن مؤمن به جمال خدای غفور، ستار و رحیم می‌رسد و کافر با جلال خدای قهار و منتقم ملاقات می‌کند (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱۳۸۸: ۵۹۴/۲).

علامه طباطبایی نیز با ضمیمه نمودن آیه فوق به آیه مورد بحث، اصل سیر و حرکت آدمی در مسیر نفس را تکوینی و اضطراری دانسته که برای مؤمن و کافر ناگزیر است: لکن هذه الحقيقة التكوينية أعني كون الإنسان في حياته سائرًا في مسیر نفسه لا يسعه التخطي عنها ولو بخطوة ولا تركها والخروج منها ولو لحظة (۱۴۱۷: ۱۶۸/۶).

اما تفاوت اساسی میان مؤمن و کافر در سرانجام و رهاورد این سیر، چشمگیر است؛ کسی که همواره مراقب است از وسط جاده حرکت کند، به نقطه‌ای که جاده به آن منتهی می‌شود می‌رسد و آن نقطه همان غایت مطلوبی است که غرض هر انسان سالکی رسیدن به آن است، چنین کسی را هدایت شده می‌گویند. برعکس اگر در این باره سهل‌انگاری کند و از وسط جاده به این طرف و آن طرف متمایل شود به تدریج گمراه شده و نتیجه مطلوب از او فوت می‌شود، چنین کسی را گمراه شده می‌گویند.

علامه در توضیح و تبیین تفاوت میان دو راه هدایت و ضلالت که مؤمن و کافر می‌پیمایند، دو عنصر فلاح (و مقابل آن: بوار) و قُرب (و مقابل آن: بُعد) را مطرح می‌سازد که یکی آدمی را به مطلوبش و به رستگاری و فلاح می‌رساند و دیگری زیانکارش می‌سازد، کما اینکه می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ جِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (مجادله/۲۲) و می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ» (ابراهیم/۲۸)؛ یک راه او را به مرتبه قرب رسانده و دیگری دورش می‌سازد آن گونه که می‌فرماید: «فَأِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ

دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ﴿بقره/ ۱۸۶﴾ و می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْءَانَهُمْ وَعَلَيْهِمْ عَمَىٰ أُولَئِكَ يَتَدَوَّنُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾ (فصلت/ ۴۴). خدای تعالی در این آیات بیان می کند که همه رهبانان خواه ناخواه به سوی خدا گام برمی دارند، چیزی که هست بعضی راهشان کوتاه و رشد و رستگاری شان مسلم است و بعضی راههایشان طولانی و غیر منتهی به سعادت است و سرانجام سالک این راه جز هلاکت و نابودی نیست.

این دیدگاه علامه را می توان در سیاق اندیشه معروف حکمت متعالیه تحت عنوان حرکت جوهری فهم و تبیین نمود. ملاصدرا معتقد است که نفس همواره در معرض تغییر و انفعال و تأثیر باقی است مگر زمانی که به مرتبه تجرد کامل برسد و مبدل به عقل محض شود (مصلح، ۱۳۵۶: ۹). او در این باره یا بهتر است بگوییم در اصل این تغییر و حرکت، اراده و تصمیم انسانی را دخیل ندانسته و آن را از امور تکوینی عام آفرینش می شمارد. پس، از نظر ملاصدرا اعتقاد به اینکه نفس ناطقه از نخستین مرحله تعلق به بدن تا آخرین مراحل بقا، جوهری واحد، مجرد از ماده و ثابت است (نظر ابن سینا)، اعتقادی مردود است؛ زیرا در آغاز امر، نفس موجودی عاری از هر گونه کمال بوده و سپس به تدریج راه کمال و طریق استکمال را می پیماید تا آنگاه که به مرتبه عقل بالفعل نائل شود و با عقل فعال مستعد شود (ایروانی و صبحی قرامکی، ۱۳۸۱: ۹۸).

آیه الله جوادی آملی نیز ضمن اشاره به اضطراری و ناگزیر بودن این مسیر، اهداف و برنامه های انبیا را نیز حول محور همین سیر (کدح) تبیین می نماید: این همان هدف خلقت است که انسان را جز بدان سبب نیافریده و او را از آن گریزی نیست، چنان که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ (انشقاق/ ۶). بنابراین، هدایت انسان به معرفت نفس خویش، آموختن ضرورت کدح در نفس انسانی، رساندن او به مرحله و چگونگی کدح، توجیه وی به سمت غایت و مقصد کدح، همراهی و یاری او برای شتاب گرفتن در کدح، و نظارت بر او هنگام ورود بر غایت و مقصود - که همانا خداوند متعال است - همه و همه برنامه پیامبران و سیره رسالت آنهاست (جوادی آملی، تفسیر انسان به انسان، ۱۳۸۸: ۸۷).

بی تردید هنگامی که انسان خود را در حرکت و سیری قهری دیده و ضوابط حاکم بر مسیر را (اینکه تقوا و فجور به رستگاری و نگونسازی منتهی می شود) نیک بشناسد،

غبار خواب‌آلودگی و آفت کسالت و خمودگی از او رخت بر بسته و شوق و اهتمام او نیز برای پیروزی دوجندان می‌شود. اکنون دیگر تصویر مضیق و دوردست سیر و سلوک عرفانی که تنها ویژه افرادی خاص است که اختیاراتاً گام در این مسیر نهند و این گمانه که دیگران خود را از شرکت در این رقابت برکنار نموده‌اند، به صحنه‌ای از سباق همگانی در مسیری تعیین شده بدل می‌شود که دیدار با مدیر و مدبر آن نیز در دست آدمی و به اختیار او نیست. بدیهی است که با این نگاه انگیزه و هوشیاری انسان در تربیت خویش چندین بار افزون می‌شود.

### ۲-۳. خدا، غایت و انتهای هر دو مسیر

از آنچه گفته شد به خوبی روشن می‌شود این مسیری که درون انسان طراحی شده و کسی را یاری امتناع و تخطی از آن نیست، به لقای پروردگار ختم می‌شود. عنایت به آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ قَبْلَهُ» و نیز مضمون آیه شریفه «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» که چندین بار با بیانات گوناگون در قرآن تکرار شده است (برای نمونه رک: بقره/ ۲۸۱؛ شوری/ ۵۳)، غایت و انتهای مسیر را روشن می‌سازد.

علامه نیز بر اساس آیات شریفه معتقد است:

همه راه‌هایی که طی می‌شود چه راه‌های هدایت و چه بیراهه‌ها همه و همه به سوی خدا منتهی می‌شوند؛ چون غایت و نتیجه مقصود نزد اوست (۱۴۱۷: ۱۶۹/۶).

بنابراین دوگانگی و ضدیت میان مقصد مؤمنان و کافران، مثلاً به نحوی که گروهی به سمت شیطان و طاغوت حرکت کرده و گروه دیگر به سوی خدا می‌روند، پنداری بی‌اساس و مغایر با اندیشه ناب توحیدی خواهد بود.

### ۳. حوزه «خودسازی» و دلالت‌های تربیتی مستفاد از آیه

آیه شریفه مورد بحث، گذشته از مباحث فقهی و تفسیری یادشده، دارای حیثیت تربیتی برجسته‌ای است که غالب مفسران یا اصلاً بدان وارد نشده و یا با اشاره کوتاهی از آن گذشته‌اند.

خداوند متعال در آیه مورد بحث، پس از توصیف حال کفار و اهل کتاب به صیغه

غایب، بار دیگر به ضمیر مخاطب بازگشته است. بهره‌گیری از شیوهٔ محاوره و گفتگوی مستقیم جنبه‌های تربیتی و روانی مهمی دارد؛ مانند اینکه خداوند با خطاب، به انسان‌ها شخصیت می‌دهد و از آنان انسان‌هایی متعهد و مسئول می‌سازد؛ لذت حضور در حریم و محضر خود را به مخاطبان می‌چشاند. همچنین خطاب بدون واسطه نشانهٔ آن است که بین خدای سبحان و انسان رابطه‌ای مستقیم و فعلی وجود دارد (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱۳۸۸: ۳۵۷/۲).

برخی از مهم‌ترین ثمرات تربیتی آیه که از دیدهٔ بابصیرت و ژرف‌کاو المیزان پوشیده نمانده است عبارت‌اند از:

### ۳-۱. اهمیت التزام و توجه به نفس

چالشی همواره پیش روی عامهٔ متشرعان و علاقمندان به تهذیب و سلوک اخلاقی مطرح بوده است که رابطهٔ شخص با نفس خود چگونه باید باشد؟ از سویی روایات دستورات اخلاقی فراوان، انسان را به مبارزه با نفس خوانده و آن را خصمی نیرومند برای تکامل و تهذیب فرد معرفی نموده و از سوی دیگر، آیهٔ شریفه و برخی متون هم‌مضمون با آن در قرآن و روایات، فرد را به «نفس» و «خویشتن» خود رهنمون ساخته اهمیت و توجه به آن را متذکر شده‌اند.

این تهافت و ناسازی ظاهری را می‌توان با این بیان زدود که «انسان از دو «خود» برخوردار است که در واقع عبارت از دو درجه از نفس اوست؛ درجهٔ عالی که همان مرتبهٔ حیات انسانی است و درجهٔ دانی که عبارت از مرتبهٔ حیات گیاهی یا حیوانی اوست. بسیاری از انسان‌ها «خود انسانی» را فراموش کرده تنها به فکر «خود گیاهی» یا «خود حیوانی» هستند. قرآن کریم در این باره در آیات مربوط به جنگ و جهاد در راه خدا می‌فرماید که گروهی تنها به فکر خود هستند؛ یعنی روح اصلی و انسانی را فراموش کرده، خود گیاهی یا حیوانی را به یاد دارند: ﴿...وَلَا تَأْتِيهِمْ أَفْسُهُمْ يَتَّبِعُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ...﴾ (آل عمران/ ۱۵۴). اهل معنا نیز دربارهٔ کسی که تنها به فکر خوردن و پوشیدن و خوابیدن است می‌گویند: چنین کسی هنوز به مرحلهٔ حیوانی نرسیده، چه رسد به حیات انسانی. او گیاه خوبی است؛ زیرا به خوبی می‌خورد، می‌روید و سرسبز می‌شود؛



تغذیه، تنمیه، تولید و دیگر هیچ» (همان: ۱۴۷/۴).

توضیح اینکه انسان اگر تنها در پی تأمین نیازهای جسمی خود باشد، «گیاه بالفعل» و «حیوان بالقوه» است و در صورتی که تنها به رفع نیازهای عاطفی خود بپردازد «حیوان بالفعل» و «انسان بالقوه» است. اما کسی که معارف بلند توحیدی را آموخت و توانست نمونه‌ای از «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/ ۳۱) شود و کسی که توانست از همه‌گردنه‌های کنود تعلق به دنیا بگذرد، اهل ایثار باشد و ندای بلند «بِأَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» (فجر/ ۲۸) را بشنود، او انسان بالفعل است و حقیقت انسانی را شکوفا کرده است (همان: ۳۶۱/۲).

حال به سادگی می‌توان میان کاربردهای گوناگون واژه نفس که هر یک ناظر به درجه‌ای متفاوت از تکامل انسانی بوده و بالتبع حکم مربوط به چگونگی تعامل با آن نیز متفاوت است، تمایز نهاده و هر یک را در جایگاه خویش بازشناخت.

علامه در مقام تبیین مسیر نفس یا خود «انسانی» که آیه شریفه از آن سخن گفته است، بر ضرورت التفات و توجه به نفس در ارتقای کیفیت این سیر تأکید ورزیده و معتقد است که نباید به بهانه تکوینی و همگانی بودن این سیر گمان کنیم که چگونگی آن نیز یکسان است و تفاوتی میان مؤمن و کافر وجود ندارد؛ بلکه توجه و تذکر دائم و احتراز جدی از غفلت، بسیار ضروری است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۷۵/۶).

همان طور که از مباحث گفته‌شده برمی‌آید، این نفی و مذمت از غفلت و خودفراموشی، ناظر به همان خود انسانی و متعالی آدمی است، وگرنه همان طور که آیه‌الله جوادی آملی نیز نوشته است هم جاهل تبهکار، خود را فراموش می‌کند و هم عارف واصل؛ لیکن اولی دچار نسیان مذموم و دومی مزین به نسیان ممدوح است. البته قدح و مدح نسیان به ویژگی منسی برمی‌گردد؛ نسیان خود عقلی مذموم است و فراموشی خود نفسی، ممدوح (۱۳۸۸: ۶۷).

۱. لکن هذه الحقيقة التكوينية أعني كون الإنسان في حياته سائرًا في مسیر نفسه لا يسعه التخطي عنها ولو بخطوة ولا تركها والخروج منها ولو لحظة، لا يتساوى حال من تنبه له وتذكر به تذكرًا لازمًا لا يتطرق إليه نسيان، وحال من غفل عنه ونسى الواقع الذي لا مفر له منه وقد قال تعالى: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (زمر / ۹).

### ۲-۳. جایگاه عمل در سیر نفسانی

بی تردید یگانه مربی نفس انسان همان عمل اوست، عمل است که نفس را مطابق سنخ خود بار می آورد، عمل است که اگر با واقع و نفس الامر و غایتی که ایجاد و صنع برای آن بود مطابقت و سازگاری داشته باشد نفس را سعید و نیکبخت می نماید.

خدای سبحان سرانجام کار آدمی را از جهت سعادت و شقاوت، مبنی بر احوال و نفسانیاتی نموده که آن احوال خود مبنی بر اعمال انسان است که به دو نوع صالح و طالح و یا تقوا و فجور تقسیم می شود: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا \* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (شمس / ۷-۱۰): سوگند به نفس و کسی که آن را چنین موزون آفرید و پس از خلقت فجور آن و تقوایش را به آن الهام کرد، به تحقیق رستگار شد کسی که نفس را تزکیه کرد و به تحقیق زیانکار و بی بهره شد آنکه قدر نفس را شناخت و از آن بهره برنداشت.

این آیات نیز مسیر و راهی را فرض کرده که یک سر آن نفس معتدل و ساده، و سر دیگرش رستگاری و یا محرومیت است، آنگاه این دو نتیجه یعنی رستگاری یا محرومیت را مبنی بر تزکیه نفس و آلودگی آن نمود (و معلوم است که این تزکیه و آلودگی نفس مربوط به اخلاق و از مراحل آن است) آنگاه فضیلت و رذیلت را مبنی بر تقوا و فجور یعنی عمل نیک و بدی کرده که آیات مذکور خوبی و بدی آن‌ها را از فطریات شمرده و انسان را از جانب خداوند ملهم به آن دانسته است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸۰/۶).

علامه این اعمال را که به قلبی و جوارحی نیز تقسیم شده است، یگانه مرکب و زاد این سیر نفسانی شمرده، می نویسد:

وهو الإنسان لا يظاً موطئاً في مسيره ولا يسير ولا يسرى إلا بأعمال قلبية هي الاعتقادات ونحوها وأعمال جوارحية صالحة أو طالحة وما أنتجه عمله يوماً كان هو زاده غداً (همان).

نیز در جای دیگر نوشته است:

واعلم أنّ عرفان النفس بغية عملية لا يحصل تمام المعرفة بها إلا من طريق السلوك العملي دون النظرى وأما علم النفس الذى دونه أرباب النظر من القدماء فليس يعنى من ذلك شيئاً (همان).

بنا به گفته آیه‌الله جوادی آملی در تطبیق میان علم و عمل، اهمیت عمل از دو جنبه در خور بررسی است: گستره نامحدود عمل و شکل‌گیری شخصیت اکتسابی انسان با عمل (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۰۶).

به گفته ایشان دو محدوده اساسی وجود انسان، علم و عمل است که او در این دو اهدافی دارد؛ ولی به بیان نورانی ذات اقدس الهی، هدف در بخش علم از حیث گستره، محدود است (اسماء و صفات الهی) و در بخش عمل، نامحدود (همه شئون فردی و اجتماعی).

ویژگی دیگر عمل نسبت به علم این است که انسان وجودی تکوینی دارد که مانند طنابی کشیده از ملکوت تا ملک است و خود او در اصل شکل‌گیری آن هیچ نقشی نداشته و این وجود او تماماً موهبتی از جانب خدای سبحان به اوست. ذات پاک باری، به همین آفریده خویش اختیار و اراده داده است تا بار دیگر خود را بسازد و این انسان است که با اختیار خویش از وجود تکوینی اش حُسن استفاده یا سوء استفاده کرده و شخصیت و وجود اکتسابی اش را به شکلی مثبت و مطابق وجود تکوینی موهبتی اش یا به گونه‌ای منفی و بر خلاف آن رقم می‌زند (همان: ۳۰۹).

### ۳-۳. انقطاع، دستاورد و ویژه اشتغال به نفس

هنگامی که نفس را به عنوان مسیر سلوک و تطور وجودی انسان فرض نموده و التفات و توجه به آن را در نظر آوریم، ثمره گران‌بهای آن یعنی بریدن از غیر خدا و اتصال و ربط دائم به وجود بی‌نهایت ذات باری تعالی را درمی‌یابیم. علامه می‌نویسد:

متذکر به این حقیقت (سیر نفس در طریق الی الله) هر لحظه که به یاد آن می‌افتد و متوجه می‌شود که نسبت به خدای خویش در چه موقفی قرار دارد و نسبت او با سایر اجزای عالم چه نسبتی است، نفس خود را می‌یابد که منقطع و بریده از غیر خداست و حال آنکه غیر متذکر چنین درکی ندارد و همین متذکر هم قبل از تذکرش نفس خود را بسته و مربوط به عالم می‌یافت و نیز می‌یابد که در برابرش حجاب‌هایی است که کسی را جز پروردگارش به آن حجاب‌ها مساس و دسترسی و احاطه و تأثیر نیست. تنها پروردگار او قادر به رفع آن حجابهاست و نیز نفس خود را می‌یابد که با پروردگار خود خلوتی دارد که مونس و دوستی جز او برایش نیست. اینجاست که معنای جمله «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَبِإِلَيْهِ تُكْتَبُونَ» که بعد از جمله «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا

يُضْرِكُمْ مَنْ صَلَّى إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» آمده، روشن می شود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶۶/۶).

حال این انقطاع که از جمله والاترین مقامات عرفانی است، چه سودی برای سالک می تواند داشته باشد؟ همان طور که در بالا مطرح شد، در نگاه علامه این انقطاع به سمت خداست که حجابها را برطرف نموده، دیده جان آدمی را به روی حقیقت می گشاید (همان).<sup>۱</sup> اینجاست که ادراک و شعور نفس عوض شده و نفس از افق شرک به موطن عبودیت و مقام توحید مهاجرت نموده و اگر عنایت الهی دستگیرش شود و توفیق شامل حالش گردد شرک و اعتقاد به موهومات و دوری از خدا و تکبر شیطانی و استغنائی پوشالی و خیالی را یکی پس از دیگری به توحید و درک حقایق و نزدیکی به خدا و تواضع رحمانی و فقر و عبودیت تبدیل می نماید (همان: ۱۶۷/۶).

### نتیجه گیری

آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسُكُمْ» در زمره کلیدهای معارف قرآنی به شمار می رود که غالب مفسران عمدتاً در بعد فقهی و بیان ارتباط آن با امر به معروف و نهی از منکر وارد بحث شده و لذا از ابعاد تربیتی و معارفی آن چشم پوشیده اند؛ لیکن علامه در این باب از انفعال شبهه زدایی به سمت مفهوم گیری مثبت گراییده و فصل مشبعی در ذیل آن گشوده است. مهم ترین نکاتی که از آیه به دست می آید چنین است:

در باب ارتباط آیه با ادله وجوب امر به معروف و نهی از منکر، سخن علامه برگزیده شد که با عنایت به مقام سخن و غرض آیه، اصل وجود تعارض را مردود شمرده و مراد آیه شریفه را چنان گسترده تعریف کرده است که امر به معروف و نهی از منکر نیز می تواند یکی از مصادیق آن باشد. ایشان بر خلاف تصور رایج که نفس را چون مسافری که در طریقی گام برمی دارد، جدا و مستقل از مسیر تکامل ترسیم می نماید، آن دو را وحدت و عنایت بخشیده، التزام و توجه به طریق را (که لازمه

۱... أَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا اشْتَغَلَ بِأَيَّةِ نَفْسِهِ وَخَلَا بِهَا عَنْ غَيْرِهَا انْقَطَعَ إِلَى رَبِّهِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَعَقِبَ ذَلِكَ مَعْرِفَةَ رَبِّهِ مَعْرِفَةً بِلا تَوْسِيطٍ وَسُطٍ وَعِلْمًا بِلا تَسْبِيبٍ سَبَبٍ إِذِ الْانْقِطَاعُ يَرْفَعُ كُلَّ حِجَابٍ مُضْرُوبٍ وَعِنْدَ ذَلِكَ يَذْهَبُ الْإِنْسَانُ بِمُشَاهَدَةِ سَاحَةِ الْعِظْمَةِ وَالْكَبْرِيَاءِ عَنْ نَفْسِهِ وَأُخْرَى بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ أَنَّ تَسْمَى مَعْرِفَةَ اللَّهِ بِاللَّهِ.

سلامت و صحت پیمودن آن است)، همانا «التزام به نفس» توصیه شده در آیه می‌بیند. تمایز و ثمره این دو نگاه در عرفان عملی و تربیت اخلاقی بسیار حائز اهمیت است؛ چرا که رویکرد نخست، انسان را به جهان بیرون، توصیه‌ها و دستورات عملی‌ها، استاد و سایر عناصر خارجی می‌کشاند، حال آنکه رویکرد برگزیده، مجرای اصلی و شاهره سیر و سلوک را نفس و خویشتن انسان می‌شمارد.

دیگر اندیشه‌ای که علامه با انضمام آیه به دیگر آیات شریفه بدان ره یافته است، اضطراری و همگانی بودن این سیر و تحول نفسانی است که در نوع رویکرد و پویایی فرایند تربیت، نقش به‌سزایی دارد. تردید و درنگ در نوع ارتباط آدمی با نفس خویش که ممکن است از نگاه ظاهری به آیات قرآن نیز نشئت گیرد، با عنایت به نصّ این آیه و تبیین المیزان نسبت به آن، پاسخی درخور یافته است که مراتب مختلف نفس، احکام گوناگونی دارد، لیکن نفس انسانی را باید با توجه و التزام همراهی نمود نه آنکه چون خصمی دیرینه با آن مقابله کرد.

آخرین نکته حائز اهمیت در نظام تربیتی مبتنی بر دیدگاه علامه، زمینه‌سازی برای رشد انسان است؛ یعنی باید موقعیت‌هایی را در نظام تعلیم و تربیت تدارک دید تا دانش‌آموزان از طریق مشارکت فعال در فرایند یاددهی - یادگیری، موضوعات درسی را عمیقاً بفهمند و بتوانند آن‌ها را جزئی از جوهره وجودی خود کنند. از این رو، در این نظام، مهم‌ترین هدف تعلیم و تربیت، آموختن چگونه آموختن است. در چنین نظامی، حفظ معلومات و انتقال آن به دیگران ضایع کردن وقت آنان است و ارزش تربیتی ندارد.

### کتاب‌شناسی

۱. آل غازی، عبدالقادر، بیان المعانی، دمشق، مطبعة الترقی، ۱۳۸۲ ق.
۲. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۳. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التتویر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۴. ابن عجبیه، احمد بن محمد، البحر المذید فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق احمد عبدالله قرشی رسلان، قاهره، دکتر حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ ق.
۵. اندلسی، ابوحنان محمد بن یوسف، البحر المحیط، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
۶. ایروانی، محمود و ناصر صبحی قرامکی، علم النفس از دیدگاه دانشمندان اسلامی، تهران، سازمان سنجش، ۱۳۸۱ ش.
۷. جوادی آملی، عبدالله، الوحی و النبوه، تحقیق مرتضی واعظ‌جو، قم، اسراء، ۱۳۸۸ ش.
۸. همو، امام مهدی علیه السلام موجود موعود، تحقیق سید محمد حسن مخبر، چاپ ششم، قم، اسراء، ۱۳۸۹ ش.
۹. همو، تفسیر تسنیم، تحقیق علی اسلامی، چاپ هشتم، قم، اسراء، ۱۳۸۸ ش.
۱۰. همو، تفسیر انسان به انسان، تحقیق محمد حسین الهی‌زاده، چاپ پنجم، قم، اسراء، ۱۳۸۸ ش.
۱۱. درویش، محیی‌الدین، اعراب القرآن و بیانه، چاپ چهارم، سوریه، دار الارشاد، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۳. رودگر، محمد جواد، «معرفت نفس در تفسیر المیزان»، مجله رواق اندیشه، شماره ۱۸، خرداد ۱۳۸۲ ش.
۱۴. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۵. شیبانی، محمد بن حسن، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، تحقیق حسین درگاهی، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۱۶. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۱۷. طبری کیهارسی، ابوالحسن علی بن محمد، احکام القرآن، تحقیق موسی محمد علی و عزت عبد عطیه، چاپ دوم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ق.
۱۸. طوسی، محمد بن حسن، التبیان، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۱۹. طیب، عبدالحسین، اطبیب البیان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، تهران، اسلام، ۱۳۷۸ ش.
۲۰. قشیری، عبدالکریم، لطایف الاشارات، تحقیق ابراهیم بسیونی، چاپ سوم، مصر، الهيئة المصریه، بی‌تا.
۲۱. گنابادی، سلطان محمد، بیان السعادة فی مقامات العباد، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ق.
۲۲. مصلح، جواد، علم النفس یا روان‌شناسی صدر المتألهین، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ ش.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۲۴. میرزا خسروانی، علیرضا، تفسیر خسروی، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
۲۵. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۸ ق.
۲۶. نووی جاوی، محمد بن عمر، مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، تحقیق محمد امین الصناوی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.



## موجز المقالات

الآية الشريفة ﴿عليكم أنفسكم﴾ وعلاقتها بمقولتي «تهذيب النفس»  
و«تربية الغير» (مركزة على وجهة نظر العلامة الطباطبائي رحمته الله)

- مرتضى الإيرواني النجفي (أستاذ مشارك بجامعة فردوسی بمشهد)
- حسن نقي زاده (أستاذ مشارك بجامعة فردوسی بمشهد)
- عباس إسماعيلي زاده (أستاذ مساعد بجامعة فردوسی بمشهد)
- بي بي حكيمه الحسيني (طالبة في مرحلة الدكتوراه بفرع علوم القرآن والحديث)

إنّ الآية الشريفة ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ الواردة في سورة المائدة من الآيات التي تفسرها صعب، حيث هيئنا وجهات نظر شتى حول علاقتها بفريضة الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر. فبعض المفسرين استفاد من هذه الآية نسخ حكم الأمر بالمعروف في حين، بعض آخر قال بتقييد وتخصيص حكم الأمر بالمعروف بهذه الآية. بينما المادة الراهنة ناقدة الرؤى الكثيرة في هذا المجال، رجّحت وجهة نظر العلامة الطباطبائي الدالة على أنّ الأمر بالمعروف من شؤون الاشتغال بالنفس ومصاديقه. فالعلامة الطباطبائي ناظرًا إلى مبدأ الحكمة المتعالية والحركة الجوهرية يرى أنّ النفس هي مسير سبيل سلوك الإنسان وليست سالكة لهذا الطريق والغاية القصوى لهذا الطريق

التكوينيّ هو الله سبحانه وتعالى وسلوك هذا الطريق لزام وفرض على كافة الناس؛ مؤمنين كانوا أو كافرين. وبعد إنعام النظر في هذا الاتجاه نرى أنّ له آثار وثمار هامة في حقل تهذيب النفس وتربيتها ومن ثمّ اهتمامنا بمناقشتها ودراستها من جديد.

المفردات الرئيسة: تهذيب النفس، معرفة النفس، الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، عليكم أنفسكم، تربية النفس، العلامة الطباطبائيّ.

## دراسة نطاق الثقة بالنفس وخصائصها في ضوء التعاليم القرآنيّة

- جواد الإيرواني (أستاذ مساعد بالجامعة الرضويّة للعلوم الإسلاميّة)
- علي العبادي (ماجستير بفرع علوم القرآن والحديث)

تعنى الثقة بالنفس في ضوء التعاليم القرآنيّة الاعتماد على إرادتنا وعملنا وقدراتنا متّكئين على الله سبحانه ومستمدّين منه وكذلك معناها لفت النظر إلى قابليّاتنا الملهمة من الله والعزّة والكرامة الإنسانيّة والاستقلال أمام الآخرين قاطعين الأمل والرجاء منهم. إنّ لهذا المفهوم إطار معيّن بحيث يمتاز عن الرذائل الأخلاقيّة كحديث النفس والعجب والتكبر والغرور. كما أنّ الفضائل الأخلاقيّة كالتواضع والخشوع تتجم عن مبدأ الثقة بالنفس القويّة. فإنّه توجد في التعاليم القرآنيّة كمّيّة ضخمة من سنىّ المعارف والتي ثمرتها توطيد وتعزيز عزّة النفس والثقة بها. استهدفت الدراسة الراهنة عرض عدد من المسائل الهامة بعضها ما يلي:

تعريف وتحديد زوايا الثقة بالنفس من منظور دينيّ، تحديد حقلها الدقيق، ميزها عن أخرى الفضائل والرذائل الأخلاقيّة، التعاليم المؤيّدّة لها، الأسباب التي تدعم وتقوى مستوى عزّة النفس والثقة بها في القرآن الكريم، بيان المراد من النفس من بين مختلف مراتبها ودرجاتها المستعملة وكذلك الإجابة على عدد من الشكوك والتساؤلات في هذا الصعيد.

المفردات الرئيسة: النفس، الثقة بالنفس، الإيمان بالنفس.

## الخلاص من الألم في التعاليم القرآنيّة والبوذيّة

- السيّد محمّد حسين الموسوي
  - طالب في مرحلة الدكتوراه بفرع مدرّس المعارف الإسلاميّة بجامعة فردوسى بمشهد
- لقد خلق الإنسان بين الصعاب ويواجه مشاكل كثيرة طيلة حياته. فإنّ الإدارة الحسنة



للمشاكل تساعده على الخلاص من الآلام ولكن وقوعه فى المصائب والبلايا يرشده إلى سلوك طريق هادف. من جانب آخر، عدم الإدارة الحسنة يقضى إلى الاختلالات العصبية وبعض الأحيان عدم الرضا بعيشه ونصيبه من الحياة. فبهينا ديانات عرضت لإدارة المشاكل وتذليل الصعاب، مركزة على رؤيتها العالمية، برامج لتسهيل تحمّل الآلام. قد عرضت التعاليم القرآنية للإسلام وتعاليم الأئمة المعصومين عليهم السلام وكذلك التعاليم البوذية مناهج وأساليب وصولاً إلى هذا الغرض. المادة الراهنة مستخدمة الأسلوب التوضيحي والتحليلي ترمى إلى الحصول على أطر ومناهج الإسلام والديانة البوذية للخلاص من الآلام وكذلك مقارنة هذه التعاليم وتحليلها بشكل موجز. فالقرآن الكريم وفى مواقف عدّة، مع قبول وجود الألم والمصيبة فى حياة الإنسان جعله هادفاً ويرى أنّ جوهرة الآلام وماهيّتها ليست إلاّ الخير والجميل وعروة إلى وصول الكمال. فى نظرة جامعة تشطر الآلام والمصائب إلى أقسام ثلاثة وهى: ردّ الفعل للأعمال وكفارة الذنوب وتمهيد الأرضية المناسبة لتكامل شخصيّة الإنسان. لكن الديانة البوذية التى ترى الآلام من سمات العالم ومن جملتها الإنسان، مع نظرة متشائمة إلى الأحداث المؤلمة وغير المرتقبة، لا تذكر هدفاً وغايةً لهذه البلايا والمشاكل وترتأى أنّه يمكن الخلاص من الآلام مستخدمين العمل بالأوامر والأحكام الثابتة. تطرّق البحث الراهن إضافة إلى طرح هذه المسألة وعرض مفهومها إلى ذكر الحلول المناسبة والسامية للخلاص من الآلام من وجهة نظر الإسلام وبودا وكذلك تحليل هذه الحلول والأساليب المقترحة.

المفردات الرئيسة: الألم، المصيبة، الإسلام، الديانة البوذية، الخلاص من الألم.

## معايير تمييز المصائب الابتلائية عن المصائب الجزائية فى القرآن الكريم

□ السيد محمّد المرتضى

□ أستاذ مشارك بجامعة فردوسى بمشهد

من المعلوم أنّ سنة الابتلاء إحدى السنن المحتومة لله سبحانه وتعالى وهذه تتم تارة فى إطار المصائب وأخرى فى إطار النعم. من جانب آخر، إنّ ردّ الفعل لبعض الذنوب والآثام قد يظهر على صورة المصيبة وقد لا يسع الإنسان أن يعرف أنّ المصيبة والبليّة التى نزلت به هل هى من قبيل الابتلاء الإلهيّ فيصبر أم هى عقوبة الآثام فيتوب إلى الله

جَلَّ ذكره، فما هو الضابط في معرفة هذا النوع من المصائب؟ المادّة الحاليّة وضمن دراسة الآيات في هذا المجال، تقسم المصائب إلى أقسام ثلاثة وتشير لكل قسم منها معايير وضوابط لمعرفة نوعيّة وهي كما تلى: الأول: المصائب الابتلائيّة، ومن جملة معاييرها كونها قابلة للحمل والتحمّل، حصول السكينة بعيد الابتلاء، أخذ الثوب بعد تمام الابتلاء من جانب الله والإتمام من جانب العبد. الثاني: المصائب التي تكون عقوبة للذنوب المقترفة بصورة جماعيّة، وملاك معرفة هذا القسم من المصائب كونها عامّة وشاملة ولا تسنح الفرصة للإصلاح والتهلّك الجماعيّة. الثالث: المصائب التي نزلت بالعبد جزاءً للذنوب الشخصيّة وضابطها عدم شمولها وعجز الإنسان عن تبديل المصيبة وإمكان رفعها عبر التوبة والإنابة إلى الله تعالى وتبديل المصيبة إلى الهناء والسرور وليراجع لتوضيح هذه المعايير والضوابط إلى نصّ المادّة والبحث الحاليّ.

المفردات الرئيسيّة: الابتلاء، المصائب، المصائب الابتلائيّة، المصائب الجماعيّة، ضابط المصائب الجزائيّة الشخصيّة.

## مناقشة الاتجاهات المعنائيّة لكلمة «المسّ»

### في آية «لا يمسه إلا المطهرون»

- على الراد (أستاذ مساعد بجامعة طهران بيرديس الفارابيّ)
- فضل الله غلامعلي تبار (ماجستير بفرع التفسير الأثريّ)

لقد شاهد علماء الإماميّة منذ سالف الزمن حول معنى «المسّ» في الآية الكريمة ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ ثلاثة اتجاهات دارجة وهي المسّ الظاهريّ والمسّ الباطنيّ (المعنويّ) والمسّ الشامل. فالأول حول كلمة «المسّ» هو أنّ المراد من المسّ هو المسّ الظاهريّ وعلى هذا الأساس، حكمه الفقهيّ هو حرمة مسّ كافة أعضاء الإنسان للقرآن بلا طهارة. والأولة الخمسة المؤيّدّة لهذه الرؤية كما تلى: استخدام كلمة المسّ في المسّ الحسيّ والجسمانيّ بين شيئين، رجوع الضمير في كلمة «المسّ» إلى القرآن، استدلال المعصوم عليه السلام بالنبويّة ومخالفة غير هذا التفسير للوجدان. ولكن الاتجاه الثاني يرتأى أنّ المراد من «المسّ» هو إدراك الحقائق القرآنيّة واستدلال بأدلة منها: سياق الآية،

ظروف نزول الآية، الروايات التفسيرية، الدلالة المعنوية لكلمة «المطهرون» على الطهارة الباطنية والمعنوية وكذلك رجوع الضمير في كلمة «لا يمسه» إلى الكتاب المكنون. بينما يرى الاتجاه الثالث أن المقصود من كلمة «لا يمسه» هو المسّ بشئ أنماطه ظاهرياً كان أم باطنياً. كما عمد هذا الاتجاه لإثبات مدعاه إلى إطلاق كلمتي «المسّ» و«المطهرون». والجدير بالذكر أن لكل من الاتجاهات الثلاثة نظرة نقدية إلى الآخر ولذلك أقام كل منها أدلة على نفي الاتجاه الآخر المنافس. تطرقت هذه الدراسة إلى معالجة الأدلة وتقييمها ونقدها في هذا الحقل كما تقدم الرؤية المختارة في هذا المجال. المفردات الرئيسة: الطهارة المعنوية، فهم القرآن، معرفة المعنا (الرؤية المعنوية الدلالية)، الدراسات المقارنة والنقدية.

## الدراسة المفهومية والمصادقية لـ «أوتوا العلم»

### في الآية الـ ٤٩ من سورة العنكبوت

□ محمّد مهدي المسعودي

□ أستاذ مساعد بالجامعة الحرة الإسلامية بإقليم

لا يخفى على أحد أهمية العلم والمعرفة ومكائنتهما المرموقة من منظور الإسلام، حيث ذكر القرآن الكريم أن الغرض من بعث النبي الخاتم ﷺ هو تعليم الكتاب والحكمة. وفي هذا المجال ذكر القرآن الشريف حال الذين أعطاهم العلم وزينهم به وحلاهم بحلية «أوتوا العلم» ومصدق صاحبي العلم. ومع صرف النظر عن أقوال وآراء المفسرين في تفسير عدد من الآيات، فالأقوال في حصر مصاديق «أوتوا العلم» أو عمومها مختلفة جداً. عنت الدراسة الراهنة بالمعالجة المفهومية والدلالية لـ «أوتوا العلم». في الآية الـ ٤٩ من سورة العنكبوت إضافة إلى تعرّضها لمصاديق أوتوا العلم ومقولة الجري والتطبيق، وفي نهاية الجولة، أثبتت القول بالحصر معوّلة على الاستناد التحليلي بالروايات الواردة في هذا الصعيد.

المفردات الرئيسة: أوتوا العلم، الجري والتطبيق، الدراسة المفهومية والمصادقية لـ «أوتوا العلم»، الآية الـ ٤٩ المباركة من سورة العنكبوت.

## العلاقة التكاملية للشرائع

### وأثرها على الأحكام الفقهيّة لقصص القرآن وروايات قصص الأنبياء

□ محمّد كاظم الشاكر (أستاذ بجامعة قم)

□ محمّد بيگي (طالب في مرحلة الدكتوراه بفرع مدرّس المعارف)

من المعلوم أنّه في تبين كَيْفِيَّةِ علاقة الشرائع الإلهية بعضها مع الآخر ههنا ثلاثة فروض. والفرضان الأوّلان أي التباين والتساوي باطلان والفرض الثالث هو المتعيّن وهو وجود الأحكام المشتركة والمتفاوتة. وفي تقرير الفرض الأخير لنا أن نقول أن هذه الأحكام المشتركة قد وضعها شارع واحد. فعليه هذه الاختلافات لا تُنبئ عن التعددية في الشرائع الإلهية كما لا تكون مسبباً عن نسخ الشرائع، بل الواقع أنّ الشريعة حقيقة واحدة ولا يزال السير التكامليّ لتشريع الأحكام قد أسفر عن عدد من الاختلافات والتطوّرات فيها. والتقارير الذي نحن بصدهه يرمى إلى تأسيس هذا المبدأ وهو أنّه في عملية تشريع الأحكام، الأصل هو تكامل الأحكام الشرعية وتطوّرها. فعليه لم تنسخ أحكام أيّ شريعة كانت، بل في دوران الحكم بين الكامل والأكمل، تزول حجّية الحكم الكامل العمليّة. وعليه الأحكام الفقهيّة التي تتعلّق بالشرائع السالفة معتبرة وحجّة إلا إذا أحرز حكمها الأكمل في شريعة الإسلام بشكل حاسم وإذا لم يتعيّن العمل بالحكم الأكمل في شريعة الإسلام بسبب ما كعروض محذور وما شابه ذلك. فحكم الشريعة السالفة ثابت ونتيجة لهذا المبدأ سرى نطاق رؤية الفقيه إلى قصص القرآن وقصص الأنبياء. فنستنبط أنّ علاقة أحكام الشرائع السالفة بالإسلام على أنماط ثلاثة: الف) تثبيت حكم الشريعة السالفة دون أيّ تغيير، فيجب العمل به على كافّة المسلمين. ب) لم تثبت عين الحكم السابق ولا الصورة المتكاملة منه في شريعة الإسلام وفي تلك الحالة، حكم الشريعة السالفة باق على حجّيته بلا ريب. ج) ثبتت الصورة المتكاملة والمتعالية منه في ديانة الإسلام ولكن هذا الأخير على قسمين: ففي الظروف العادية يتعيّن العمل بالحكم الحديث والأكمل وفي الظروف الاضطراريّة والطارئة، علينا العمل بحكم الشريعة السالفة قطعاً.

المفردات الرئيسة: نسخ الشرائع، التعددية، تكامل الشرائع، آيات الأحكام، قصص القرآن، روايات قصص الأنبياء.

## التعريف بعلائم الإعراب ودراستها في نسخة قديمة من القرآن الكريم

□ رضا فرشچيان

□ أستاذ مساعد بجامعة الشهيد باهر بكرمان

تتضمّن مكتبة مكّ لنان<sup>1</sup> بجامعة مكّ جيل<sup>2</sup> على مجموعات من المصادر الثمينة والدرر الفخيمة من الثقافة الإسلاميّة والإيرانيّة ومن جملتها الأجزاء النادرة والعزيزة من القرآن الكريم. فنحن نشاهد أحد أعرق الأجزاء من القرآن الكريم في تلك المكتبة والتي تشمل على آيات من سورة الزمر المباركة وقد كتبت هذه القطعة على طرفى جلد بالخطّ الكوفىّ. والجدير بالذكر أنّه للإيعاز إلى حركة الحروف وإعراب الآيات لقد استخدمت نقط حمراء وليس بإمكاننا الحكم القاطع حول نقطة الحروف المتشابهة أو فواصل الآى القرآنيّة. ومن العلام الهامّة في هذه القطعة المكتوبة هي مشاهدة نقط أطراف حرف الواو حيث وضعت هذه النقط مناسبة مع حركة الحرف التالية بعد الواو. كما أنّه من الرائع جدًّا كون نقطتين بين وقبل عدد من الألفات من هذه النسخة القرآنيّة.

المفردات الرئيسيّة: القرآن الكريم، النسخ المخطوطة للقرآن، سورة الزمر، جامعة مكّ جيل.

١٩٥

1. McLenan.  
2. McGill.